

ریشه‌شناسی واژه قرآنی «علم» در زبان‌های سامی

علی حاجی‌خانی^{*}، کاووس روحی برندق^{*}، علی دهقان^{*}

۱. استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۲. استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۳. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

دریافت: ۹۴/۱۱/۱
پذیرش: ۹۵/۴/۲۸

چکیده

واژه قرآنی «علم» در معنای دانستن، یکی از معانی محوری در زبان قرآن کریم و محور حوزه معنایی ادراک و دانایی است و از این‌رو درک طرز ساخت تاریخی آن نه تنها به لحاظ واژه‌شناسی قرآن، بلکه به لحاظ درک انسان‌شنختی از فضای نزول قرآن نیز اهمیت داشته و در تفسیر قرآن کارآمد است. این جستار با بهره‌گیری از روش تطبیقی- تحلیلی، معانی متعدد ماده «علم» را در زبان عربی و سایر هم‌خانواده‌های سامی آن نظری سبئی، حبشی، عبری، آرامی، سریانی، اوگاریتی و اکدی مطالعه نموده، با تاریخ‌گذاری این معانی و بررسی روابط معنایی محتمل، رابطه معنایی قرآنی علم (دانایی) را با معانی دیگر بررسی می‌نماید. طی تحقیق مشخص شد، نخست این‌که معنای پنهان کردن که در زبان‌های زیرشاخه‌شمالی مرکزی حضوری پررنگ دارد، در تضاد با معنای نشان دادن است که در زیرشاخه‌های جنوبی نمود یافته و بدین‌ترتیب این زوج متقابل، قدمتی به اندازه زبان سامی باستان دارند؛ دوم این‌که دو معنای نشانه و دانایی با توجه به زیرمجموعه‌هایی مثل نشان دادن از یکسو و یاد دادن و متوجه شدن از سوی دیگر، معناهای نزدیک به هم محسوب می‌شوند و با توجه به قدمت بیشتر معنای «نشانه»، معنای «دانایی» حاصل از آن است. سوم این‌که از آنجا که معناهای نوشتن، مُهر زدن و امضای کردن در زیرشاخه‌جنوبی حاشیه‌ای و پیکربارشی در زبان اکدی و سین و نگاه کردن در زبان آفروآسیایی حضور دارد و همچنین نوع مصادیقی که در عربی برای مفهوم نشانه، ذیل ماده «علم» ذکر شده است، مفهوم نشانه را در فرهنگ سامی- عربی از نشانه‌های آواجی (مثل کلمات و نشانه‌های زبان گفتاری) دور ساخته و به نشانه‌های تصویری نزدیکتر می‌کند، درنتیجه باید گفت مفهوم علم (دانایی) از مفهوم نشانه تصویری ساخته شده است.

واژگان کلیدی: قرآن، معناشناسی تاریخی، ریشه‌شناسی، زبان‌های سامی، علم.

۱. طرح مسئله

ماده «علم» یکی از واژگان کلیدی در قرآن کریم و معنای محوری حوزه معنایی ادراک و دانایی است؛ کاربرد فراوان قرآنی، تنوع زیاد مشتقات در کاربرد قرآنی و قرار گرفتن در فهرست معانی بنیادین جهانی «سوادیش» (معادل know)^۱ عوامل امتیاز و محوریت این ماده در حوزه معنایی دانایی است؛ این ماده در ۸۵۵ مورد با ۱۲ شکل اشتراقی^۲ در قرآن استعمال شده است (نک. عبدالباقي، ۱۳۸۶: ذیل ماده علم).

ریشه‌شناسی یا همان مطالعه طرز ساخت تاریخی معناها در یک فرهنگ علاوه بر نتایج معناشناختی می‌تواند در تحلیل آنچه وايزگربر^۳ «جهان‌بینی زبانی یک قوم» می‌نمد، کارآمد باشد. واژگان به اعتبار معناهایی که از اعمق تاریخ در خود انباشته و پنهان کرده‌اند، بهمثابه یادمان‌های تاریخی، یکی از منابع معتبر در مطالعه تاریخ فرهنگی محسوب می‌شوند (نک. پاکچی، ۱۳۸۷: ۱۰۳-۱۰۰).

مقصود از ریشه‌شناسی در این مطالعه، کشف معناهای جانبی^۴ ماده علم است، نه معنای اصلی^۵ و صریح آن. گفتنی است در مطالعات معناشناختی بین معنای اصلی و معناهای جانبی هر واژه تمایز قائل می‌شوند؛ چنان‌که معنای اصلی واژه که غالباً ویژگی جهانی و همگانی دارد، آسان‌تر از معناهای جانبی، قابل کشف و درک است؛ اما معناهای جانبی که حاصل قیدهای فرهنگی، گفتمانی و بافتی است، نیازمند دقیق‌تر در مطالعه هریک از این محیط‌ها است (نک. پاکچی، ۱۳۹۲: ۲۰۳؛ چندلر ۱۳۸۷: ۲۰۹). درباره ریشه علم، معنای اصلی آن (دانستن) معنایی روشن است که به راحتی برای همگان قابل درک است؛ اما پرسش اینجاست که در فرهنگ عصر نزول قرآن، مقصود از علم چه نوع دانستی بوده است؟ پاسخ به این پرسش نیازمند دقیق در معناهای جانبی این ماده است که در این مطالعه از طریق ارتباطات تاریخی معنای ماده علم بی‌جویی می‌شود.

توجه به رابطه معنای ریشه‌ها در ساخت تاریخی آن‌ها، نزد لغویان سنتی زبان عربی نیز معمول بوده است که از میان متأخرین می‌توان به کتاب‌های معجم مقابیس اللاغه ابن فارس و غریب مفردات القرآن راغب اصفهانی و در دوره معاصر به کتاب التحقیق حسن مصطفوی اشاره کرد که آنکه از توضیحات در زمینه چگونگی رابطه معناهای مختلف یک ریشه است، اما

آنچه مطالعات ریشه‌شناسی و به طورکلی زبان‌شناسی تاریخی جدید را از مطالعات سنتی متمایز می‌سازد، یکی استفاده از رویکردی تطبیقی و درواقع آگاهی از روابط و راثتی بین زبان‌های همان‌نواحی است و دیگری روشنندی، دقت و احتیاط بیشتر در برقراری روابط لفظی و معنایی است (نک. گیررس، ۱۳۹۳: ۳۸-۳۳).

در رویکرد تاریخی- تطبیقی به زبان‌شناسی، زبان‌های جهان به خانواده‌هایی تقسیم می‌شوند؛ خانواده‌های زبانی هندواروپایی^۱، آفروآسیایی (حامی- سامی)^۲ و آلتایی^۳ از مشهورترین خانواده‌های زبانی هستند.

زبان عربی در خانواده زبانی آفروآسیایی قرار گرفته است که شامل شاخه‌هایی مثل سامی^۴، مصری^۵ (شامل قبطی^۶ و...)، بربری^۷، کوشی^۸، چادی^۹ و... است که هریک از این شاخه‌ها به زیرشاخه‌ها و زبان‌های مختلفی تقسیم می‌شود که در پهنهٔ غرب آسیا و نیمهٔ شمالی آفریقا بدان تکلم می‌شده است. زبان عربی در شاخهٔ سامی قرار دارد که تنها شاخهٔ آسیایی این خانواده زبانی است (Vide. Orel and Stolbova, 1995: X-XIII).

از آنجا که با توجه به پیشرفت کنونی دانش واج‌شناسی و سازه‌شناسی آفروآسیایی، همزاده‌ای^{۱۰} قطعی برای ماده «علم» در فرهنگ لغات آفروآسیایی پیدا نشد، این بررسی بیشتر بر شاخهٔ سامی از خانواده آفروآسیایی مرکز است؛ شاخهٔ سامی خود به چهار زیرشاخه تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: شمالی حاشیه‌ای شامل اکدی؛ شمالی مرکزی شامل گروه کنعانی مثل اوگاریتی، فنیقی، پونیک، عبری و گروه آرامی آرامی ترکوم، مندیانی و سریانی؛ جنوبی مرکزی شامل زبان عربی شمالی؛ جنوبی حاشیه‌ای شامل زبان‌های کهن منطقهٔ یمن (عربی جنوبی) و حبشه مثل سبئی و گیز (نک. ولفسون، ۱۹۲۹-۲۲۶۹^{۱۱}).

دربارهٔ پیشینهٔ تحقیق گفتی است که استفاده از منابع زبان‌های سامی در پژوهش‌های لغوی عربی از زمان کشف این روابط زبانی در بین اروپاییان و سپس نزد زبان‌شناسان عرب معمول بوده است، اما جدی‌ترین اثر تحقیقی در این زمینه از سوی محمدجواد مشکور، به عنوان محققی ایرانی، منتشرشده است (نک. مشکور، ۱۳۵۷). با این همه آنچه پژوهش حاضر را به صورت جدی از مطالعات یادشده جدا می‌کند، جستوجوی معناهای جانی و توجه به روابط غیر مستقیم بین معناهای ظاهرًا غیر مشترک در زبان‌های مختلف سامی است. تنها با این

رویکرد است که می‌توان بین معنای را نستن در عربی و معناهای مختلف همزادهای ماده علم در سایر زبان‌های سامی، به روابطی و راثتی دست یافت. به همین دلیل است که در آثار پیشین به جز اشارات محدودی - که در ادامه مقاله ذکر خواهد شد - رابطه‌ای بین معنای علم (دانستن) با معنای همزادهای سامی آن برقرار نشده است.

در ادامه مقاله ابتدا معنای ماده علم در زبان‌های مختلف سامی استقصا شده، سپس امکان و چگونگی روابط بین معناهای مختلف به لحاظ نشأت‌گیری از یکدیگر بررسی می‌گردد تا وضعیت معنای را نستن در این میان مشخص شود. در این بررسی به وضعیت توزیع جغرافیایی معناها، به عنوان ملاکی برای قدمت یا تازگی معناها توجه می‌شود. امکان روابط معنایی نیز علاوه بر توضیح نوع تغییر معنایی، با نشان دادن نمونه‌هایی از چنین رابطه‌ای در سایر واژگان یا سایر زبان‌ها، آزموده می‌شود. با روشن شدن خاستگاه‌های تاریخی معنای را نستن در ماده علم معناهای جانبی ناشی از آن خاستگاه‌ها نیز روشن می‌شود و درنهایت با نشان دادن آن معناها در یک استعمال قرآنی، وجود آن‌ها در زبان قرآن نیز آزموده می‌شود.

۲. فهرست معنای ماده علم در زبان‌های سامی

ماده «علم» در زبان‌های مختلف سامی دارای همزاد است. از میان سه حرف اصلی ماده، حروف لام و میم در تمام زبان‌های سامی دارای همزادهایی کاملاً مشخص و یکسان هستند که با دو حرف عربی رابطه یک‌به‌یک دارند؛ اما حرف عین دچار لغزندگی‌هایی است؛ این حرف در غالب زبان‌های شاخه شمالي مرکزی دارای یک معادل مستقل نیست، بلکه در این زبان‌ها حرفی وجود دارد که همزمان معادل دو همخوان عین و غین در عربی است. در زبان اکدی نیز اين حرف به همراه چهار حرف دیگر همزه، غین، هاء و حاء از بين رفته‌اند و هیچ معادلی ندارند. (Vide. Bennett, 1998: 68-71) و اين مسئله منجر به پيچيدگی‌هایی در يافتن همزادهای ماده علم در اين زبان‌ها شده است.

در زبان عبری عهد عتیق برای این ریشه سه معنای مختلف ذکر شده است: ۱. عالم (الْعَالَمُ): پنهان کردن؛ تعلماه: سر، راز (Conceal, hidden thing, secret)؛ ۲. عولام (الْعَوْلَامُ): عالم، خلفت، جهان، عصر، دوران طولانی، زمان بسیار کهن، آینده، موجود طویل‌العمر (chiefly world, age, creation, world, long duration, antiquity, futurity, ancient time, the

^{۱۷} (Vide. Gesenius, 1939: 761-762) : ۳. غلام، جوان خادم (long dead

معانی این ماده در آرامی ترکوم عبارتند از: ۱. عالم (پلّم): احاطه کردن، حبس کردن (to surround, tie up) و محکم و قوی بودن (strong); ۲. عالم (پلّم): پنهان کردن (Conceal), (hidden thing); ۳. علم (پلّم): سرّ راز (secret); ۴. عالم (پلّم): جهان، ابدیت (eternity, world).
۵. علم (پلّم): غلام، پسر (Vigorous lad). (Vide. Jastrow, 2011: 2/ 1084))

معانی ماده علم در سریانی عبارت اند از: ۱. عُلم (حَلْم) عُلم (حَلْم): عالم، جهان، دهر، ابدیت، دوران (عصر)، عمر، قوم، مردم، نسل و مدفن (world, men, people, ages, eternity, an age, generation, life-time, era, forever, eternal, never, tomb): ۲. عُلَمَا (حَلْمَكِم): علمانی، دهری، ملحد، سکولار (مادی‌اندیش، غیر دینی)، حکومت غیر دینی، جغرافیا، برای ابد Layman, the Ever-virgin, secular, geography, lay, vanity (of the world), secular state, layman, to proclaim Vide. Costaz, ۳. غلام، جوان خادم (eternal, to say, to be established for ever):

(1984: 254; Payne Smith, 1903: 2/ 414)

ماده علم در متدابي در سه معنا کاربرد دارد: ۱. علم: جهان؛ ۲. علماء: دانشمندان (اقتباس شده از عربی); ۳. علماء، علیمانا: جوان، غلام (Vide. Drower and Macuch, 1963: 20, 343, 351).

هوفتیزیر در فرهنگی که برای کتیبه‌های زبان‌های شمالی مرکزی تهیه کرده است، معانی زیر را برای ماده علم برمی‌شمرد: ۱. محکم و قوی بودن (در آرامی یهودی) (be strong); ۲. ادبیت، زمان نامحدود و جهان (در زبان‌های متعدد: فینیقی، پونیک، آرامی کهن، آرامی اداری، آرامی یهودی، آرامی دیر علا، موآبی، پالمیری، نبطی، هتراء و او) (undetermined span of time, undetermined span of time, eternity-world, universe); ۳. مرد، دختر (زن جوان) (در زبان‌های فینیقی، پونیک، آرامی دیر علا) (eternity-world, universe); ۴. جوان (در زبان آرامی سمتالی زنجرلی) (youth) (m.) man f) girl, young woman (علا).

.(Vide. Hoftijzer & et al, 1995: 858-862)

ماده علم در زبان اوگاریتی نیز شامل معناهای ۱. پنهان بودن، ناشناخته بودن، توجه کسی را جلب نکردن (to be hidden, be unknown, go unnoticed) و ۲. ابدیت، جاودانگی (Vide. Olmo Lete and Sanmartín, 2003: 158-159) (eternity, perpetuity).

بودن، غیب بودن (be hidden, disappear from sight): ۲. عَلَمٌ، عَلَّمَ، أَلَّمْ (Alam, Allam, Allam): نوشتن، مُهْر(زدن)، علامت، امضا کردن، علامت گذاشتن، نشان دادن (write, seal, teach)؛ ۳. عَالَمٌ، مَعْلَمٌ، مَعْلِمٌ (Alam, Ma'alim, Ma'alim): آموزگار (teacher)؛ عالم (teacher)؛ عالم (world, this)؛ جهان، زمان، عمر، ابدیت، جاویدان، نوع انسان و سکولار (Mādī Andīsh, Ghir Dīnī)؛ عالم (world, the secular world, universe, mankind, eternity, lifetime, time, Vide. Leslau, 1987: 61;) (everlasting, perpetual, eternal, layman, secular (Dillmann, 1865: 951-952).

مادة علم در سبئی در موارد زیر به کار رفته است: ۱. علم (علم): عالم، جهان (world)؛ ۲. نشانه، علامت، امضاء و سند (sign, mark; signature; document)؛ ۳. اذعان کردن، تصدیق (make acknowledgment, acknowledge)؛ ۴. تعلم (علم): توجه (take notice / cognizance of) کردن به، متوجه کسی یا چیزی شدن و کسب اطلاع کردن (instruct by means of oracular "signs")؛ ۵. آموزش دادن به وسیله نشانه‌های غیبی (authenticate a document)؛ ۶. تأیید کردن و صحه گذاشتن بر یک سند (Ghul, 1982: 15; Biella, 1982: 368, 369).

مادة علم در زبان عربی دارای کاربردهای زیر است: ۱. معانی حوزه دانایی: علم يَعْلَمُ عِلْمٌ و هو عالم و عليم و عَلَام و عَلَّام تعليماً و تعلمً تعليماً: دانست، دانش، دانشمند، دانا، بسيار دانا، ياد داد و ياد گرفت؛ ۲. معانی حوزه نشانه و علامت: عَلَمَه: بر آن علامت گذاشت، أَعْلَمَ الْفَارِسُ فَهُوَ مُعْلِمٌ: در جنگ بهجهت شجاعت، مکان خویش را با علامتی مثل پرچم مشخص کرد. العَلَمُ (و جمعه الأعلام) و العَلَامَةُ به معنای علامت و نشانه برای مشخص کردن یک اسب، یک لباس (عمولاً به صورت یک پارگی یا شکاف) یا ظرف در میان سایر همتواناتش، پرچم در جنگ، علامتی مثل میل که در بیابان‌ها برای مشخص کردن راه نصب می‌شد، منار (بنای برج‌مانند گلستانه مسجد)، کوه بلند (به عنوان نشان راه)، قله کوه، بزرگان قوم (استعاره از کوه بلند)، اعتلم البرق: برق (صاعقه) پرچم را درخشناد، مَعَلَمٌ (و جمعه المَعَالِمِ): اثر، ردپا، العَلَمُ و العَلَامَةُ و العَلَامَةُ به معنای شکاف لب بالا، عَلَامٌ: حنا (رنگی که بر پوست و مو گذاشته می‌شود)؛ ۳. عالَمِين به معنای عالم و جهان بشريت؛ ۴. سایر معانی: عَلَامٌ، باشق (صَقْر، نوعی پرنده شکاری)، عَلَامٌ: آرد نوعی از برخت خرما، عَلَامِي: مرد چابک تیزهوش، علماء: نامی برای زره (عرب برای برخی اموال

ارزشمند مثل زره جنگی همچون انسان‌ها نام خاص می‌گذاشت، العیلام: کفتار نر، الغیم^(۱) (و الغیم): آب زیرزمینی، چاه پرآب، دریا، قورباغه (مقتبس از فارسی)، لاکپشت (نک. فراهیدی، ۱۴۰۹/۲: ۱۵۲؛ ابن درید، ۱۹۸۸/۲: ۹۴۸؛ از هری، ۱۴۲۱: ۲۵۵-۲۵۲/۲؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴/۲: ۶۰؛ جوهری، ۱۳۷۶/۵: ابن فارس، ۱۴۰۴/۴: ۱۰۹-۱۱۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲/۴: ۵۸۲؛ ابن سیده، ۱۴۲۱/۲: ابن منظور، ۱۴۱۴/۱۲: ۴۲۲-۴۱۶؛ فیومی، ۱۴۱۴/۴: ۴۲۷؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵/۴: ۱۱۷).

ماده علم در اکدی: با توجه به این نکته که تمایز موجود در سایر زبان‌های سامی بین حروف همزه، عین، غین، حاء، هاء، واو و یاء در زبان اکدی نیست، بنابراین تمام مواردی را که احتمال وجود ماده سه‌حرفی علم در آن بوده و معنای مشخصی در فرهنگ‌های اکدی برایش ذکر شده است، در نظر گرفته می‌شود. فهرست معنای این واژگان چنین است: پیکرتراشی و مجسمه ساختن؛ شکل و اندام، تصویر، شمایل؛ نوعی درخت خرما، چوب‌بست، دار؛ حکمت‌نده مهر (خاتم و نشان)؛ نام یک سیاره (موس آرنولت آن را مریخ دانسته است)؛ گاویش و حشی؛ بلندمرتبه و شریف؛ بیوه، زن بی حامی (موس آرنولت آن را به معنای قلعه و قصر گرفته است)؛ بی‌شمار؛ یک چوب خاص برای نجاری و استفاده دارویی؛ ایلامی، منسوب به سرزمین ایلام همسایه بابلی‌ها؛ مُحِلص (کسی که عبادتش خالص است)؛ پیش از، جلو (زمانی و مکانی)؛ یک شیء چرمی، دم آهنگری، پوست پف‌کرده؛ نوعی لباس گران‌بها؛ نوعی سنگ (موس آرنولت آن را الماس و بلک آن را به احتمال، کهربا دانسته است)؛ نوعی علف (گیاه)؛ بخشی از یک ترکش یا تیردان؛ واداشتن، (با طناب) بستن؛ کیف چرمی؛ مدتی پیش؛ بهوفور؟ همزمان؟ بعداً؟ نوعی گیاه؛ چکش؛ حرف تعریف و فعل ربطی شرطی منفی (نباشد)؛ نوعی گیاه آبزی (به عنوان نخل دارویی)؛ نوعی پیکان، تیر؛ صنعت‌کار؛ سوگند، قسم؛ نوعی سلاح (تبر، تیشه)؛ بلند؛ کاخ؛ سرزمین بلند و ایلام؛ (Vide. Black, George, and Postgate, 2000: 11, 12, 13, 68, 70, 127, 420, 421; Gelb, 1956: 1/332, 333, 349, 362, 364, vol. 4: 75, 76, 100, 101, 107, vol. 7: 88, 126, 127, vol. 20: 80, 84, 86, 70, 75; Muss-Arnolt, 1905: 1/47, 48

۳. بررسی روابط معانی

در این مرحله، معناهایی که در بخش قبل، از زبان‌های مختلف گزارش شد، به لحاظ امکان وجود

روابط ساخت تاریخی بین آن‌ها بررسی می‌نماییم؛ چنان‌که دیدیم برحی از معناهایی را که در بالا ذکر شد، در چند زیرشاخه تکرار شده‌اند؛ این مسئله نشانگر آن است که این معناها در بوره اشتراک زبانی، یعنی مثلاً در دوره‌ای که هنوز زبان سامی مادر به زیرشاخه‌های چهارگانه تقسیم نشده بود، ساخته شده‌اند. بدینجهت می‌توانند با توجه به قدمت تاریخی در ساخت سایر معناها مؤثر باشند. با توجه به این نکته در ادامه، ابتدا معناهایی که بسامد تکرار بیشتری داشته‌اند را بررسی می‌نماییم. باید توجه داشت که هدف اصلی این نوشه، درک چگونگی ساخت تاریخی معنای قرآنی علم (دانایی) است و بررسی سایر معناها بهجهت جست‌وجوی چنین ارتباطی و مشخص کردن وجود یا عدم آن است.^۲

۱-۳. معانی حوزه زمان و جهان

با دقت در فهرست بالا مشخص می‌شود که معنای زمان و جهان در بین معناهای مختلفی که به صراحت در شاخه‌های مختلف تکرار شده‌اند، از توزیع جغرافیایی بیشتری برخوردار است. این معنا که در فرهنگ‌های مختلف با معناهای جانبی عالم، جهان، دهر، ابدیت، دوره، قوم، مردم، علمانی (دهری، پوچ‌گرا، دنیاگرا)، ملحد، یعنی کسی‌که معتقد است جهان خود به‌خود و بدون نیاز به خالق پدید آمده و از لی و ابدی است) معرفی شده است، در زیرشاخه‌های شمالی مرکزی و جنوبی مرکزی و جنوبی حاشیه‌ای، در زبان‌های عبری، آرامی، سریانی، عربی، حبشی و سبئی پدید می‌شود. گرنیوس برای این معنا معادلی از اکدی (اولانو)^۳ معرفی می‌کند که حرف سوم ریشه «میم» را ندارد؛ با احتساب این مورد، معنای جهان در تمام زیرشاخه‌های زبان سامی وجود دارد (Vide. Gesenius, 1939: 761).

زیرشاخه می‌توان به قدمت طولانی این معنا و وجود آن در زبان سامی باستان بپردازد. برحی لغتشناسان درباره رابطه معنای جهان با سایر معنای ماده در زبان عربی پیدگاه‌هایی مطرح کرده‌اند؛ این فارس از معنای عالم (جهان)، تعبیر به عالمون می‌کند که با توجه به توضیح بعدی او به نظر می‌رسد وی از این تعبیر معنای «ملحوقات» را اراده کرده و آن را در میان معنای عالم اصل دانسته است. وی در ادامه، معنای عالمون را برگرفته از معنای علم (نشانه) دانسته و در توضیح می‌گوید: هر نوعی از مخلوقات به‌خودی خود «علم» (وسیله

شناخت) و «علم» (نشانه) است (نک. ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۱۰).

راغب اصفهانی معنای عالم را اسم آلت از علم (دانایی) داشته و می‌گوید: جهان را از این جهت عالم نامیده‌اند که وسیله‌ای است برای شناخت خالق آن (خدای متعال) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸۱). حمیری به نحو مبهمی دو دیدگاه مختلف درباره ریشه آن را با دو دیدگاه تفسیری درباره حیطه شمول کاربرد قرآنی «عالمن» مرتبط کرده و می‌گوید: آن‌که آن را به معنای دانایی مرتبط می‌داند، آن را فقط شامل موجودات دارای عقل و آن‌که آن را به معنای نشانه مرتبط می‌داند، آن را شامل تمام مخلوقات می‌داند. او سپس توضیحی شبیه سخن راغب را (که درباره معنای دانستن گفته بود) برای معنای نشانه مطرح می‌کند (نک. حمیری، ۱۴۲۰: ۷/۴۷۲۲). نیز برای خلاصه تمام دیدگاه‌های لغویان عربی حول معنای عالم (نک. مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: ۴۹۸/۱۷-۴۹۹).

واژه قرآنی عالمن به جهت وزن صرفی نادر خود (فاعل) و این‌که با ادات جمع مذکور سالم که مختص نوع انسان است، جمع بسته شده و در قرآن کریم ۷۳ بار تنها با همین صورت جمع خود به کار رفته است (نک. عبدالباقي، ۱۲۸۴: ۱۰۸)، از دیرباز مورد توجه لغویان زبان عربی و مفسران قرآن کریم قرار گرفته است.

به‌هرحال حتی اگر رابطه‌ای که لغتشناسان عرب بین معنای جهان با معنای دانستن- که موضوع این نوشتة است- برقرار کرده‌اند، صحیح باشد، این معنای دانستن است که معنای جهان را ساخته و معنای جهان در ساختن معنای دانستن نقشی نداشته است.

۲-۳. معنای پنهان کردن

معنای پنهان کردن که در فرهنگ‌ها با معناهای حاشیه‌ای سرّ و راز، پنهان بودن، ناپدید بودن، غیب بودن، ناشناخته بودن، توجه کسی را جلب نکردن، معرفی شده و نیز شامل الحالاتی مثل احاطه کردن و حبس کردن (در آرامی ترگوم) و آبهای زیرزمینی (در عربی) است به لحاظ توزیع جغرافیایی در رتبه بعدی قرار می‌گیرد.

معنای محوری پنهان کردن اگرچه در سه زیرشاخه شمالی مرکزی، جنوبی مرکزی و جنوبی حاشیه‌ای، در زبان‌های عبری، آرامی، اوگاریتی، حبشی و عربی ذکر شد، اما حضور اصیل و قابل اعتماد آن تنها در زیرشاخه شمالی مرکزی است؛ در مورد زبان حبشی، در

فرهنگ دیلمان به این معنا اشاره نشده است و در فرهنگ لسلو این احتمال مطرح شده که معنای پنهان شدن نه یک واژه اصیل حبشي، بلکه یک واژه حرف‌نویسی شده از عبری باشد (Vide. Leslau, 1987: 61; Dillmann, 1865: 951-952) «علم» به معنای آبهای زیرزمینی مربوط می‌شود که دارای ارتباط ضعیف و مشکوک است. این حضور مشکوک معنای پنهان بودن در زبان‌های عربی و حبشي در کنار وجود صریح در عربی و آرامی، تاریخ‌گذاری آن را بین وجود در زبان سامی مادر تا تولید آن در زیرشاخه شمالی مرکزی مشکوک می‌سازد؛ اما با بررسی رابطه آن با سایر معانی می‌توان تاریخ‌گذاری دیگری پیشنهاد کرد.

درباره رابطه معنای پنهان کردن با سایر معانی، لسلو آن را در تضاد با معنای دانستن شمرده و بدین ترتیب امکان یک ارتباط تاریخی را مطرح کرده است (61: Vide. Leslau, 1987: 61)؛ اما دقیق‌تر آن است که پنهان کردن را در تضاد با معنای آشکار کردن و نشان دادن بدانیم که به‌ویژه، با توجه به معنای «ناشناخته بودن، توجه کسی را جلب نکردن» در اوگاریتی-که در تضادی روشن با معنای «توجه کردن به، متوجه کسی یا چیزی شدن، کسب اطلاع کردن» در سبئی قرار دارد-قابل تصدیق است. با برقراری این ارتباط می‌توان این احتمال را مطرح کرد که لائق یکی از دو زوج مقابل «پنهان کردن/ نشان دادن» معنایی کهن در زبان سامی مادر بوده که در انتقال از آن به هریک از زیرشاخه‌ها یک طرف از معنا منتقل شده و طرف متضاد حذف شده است.

۳-۲. معنای نشانه- نشان دادن

سومین معنایی که در فهرست معناها در چند زبان مختلف تکرار شده است، معنای نشانه- نشان دادن است که به صورت صریح تنها در زیرشاخه‌های جنوبی مرکزی و حاشیه‌ای در زبان‌های عربی، حبشي و سبئی دیده می‌شود؛ اما با توجه به رابطه متضادی که با معنای پنهان کردن در زیرشاخه شمالی مرکزی دارد، باید قدمت آن را به زبان سامی باستان بازگرداند.

نشانه، به عنوان وسیله‌ای برای دلالت، بر مفهومی با معنای نشان دادن کاملاً مرتبط است؛ چنان‌که در بیان معانی ماده در عربی گفته شد بسیاری از اشیا و اعراض به اعتبار کارکرد مشترک نشانگی با این معنا نام‌گذاری شده‌اند. پرچم به اعتبار این‌که نشانه یک جامعه انسانی خاص، به‌ویژه در صحنۀ سیاسی و نظامی است، شکاف لب به اعتبار این‌که یک نشانه خاص

جسمانی در چهره برای شناخت یک فرد در یک جامعه است، کوه، میل و منار به اعتبار کارکرد نشانه و راهنمای راه و جاده در مسافرت‌ها در جهان قبل صنعتی شدن با معنای علم (نشانه) نامیده شده‌اند (تضییق معنایی از نوع تسمیه مصادق جزئی با نام مفهوم کلی).^{۲۲}

۱-۳-۳. روابط معانی نشانه-امضاء-مدرک-نوشتمن

معناهای امضاء، مدرک و نوشتمن تنها در زیرشاخه جنوبی حاشیه‌ای گزارش شده‌اند؛ بنابراین از معنای جدیدتر به شمار می‌آیند. معناهای امضا (کردن)، مهر (زدن) در هر دو زبان سبّی و حبشي، معنای سند (مدرک)، تأیید کردن، صحّه گذاشتن بر یک سند، اذعان کردن، تصدیق کردن در زبان سبّی و معنی نوشتمن در زبان حبشي دیده می‌شود.

امضا به عنوان نشانه اختصاصی یک فرد و پذیرش یک گزاره حقوقی (مثل معامله) توسط او، مصادقی از مفهوم کلی نشانه است (تضییق معنایی). از سوی دیگر، امضا بخش اصلی از یک سند است که اعتبار و ارزش آن سند به وجود آن است؛ بنابراین با مفهوم سند و مدرک در ارتباط است (مجاورت به نحو اشتغال). در زبان سبّی یک واژه، همزمان بر معناهای نشانه، امضا و سند دلالت می‌کند و از همین اشتراک معنوی و نیز با توجه به قدمت و گستره کاربرد معنای نشانه می‌توان پی برد که معنای سند به واسطه معنای امضا از معنای نشانه ساخته شده است.

همچنین معنای نشانه با توجه به زیرمجموعه‌هایی مثل مهر زدن و امضا کردن این استعداد را دارد که معنای نوشتمن را نیز به راحتی بسازد. برای درک بهتر این رابطه باید به کارکردها و ابزارهای نوشتمن در جوامع ابتدایی توجه کرد؛ در جوامع کهن و بهویژه در جوامع نسبتاً بدوى مثل عربستان و حبشه، نوشتمن به موارد محدودی مثل اسناد تجاری، نامه و کتب مقدس محدود می‌شد. این محدودیت در کاربرد، مانع از شکل‌گیری معنای جانبی پیچیده و فرهنگی، حول معنای نوشتمن می‌شود و همان تصور ابتدایی از فرآیند مادی نوشتمن را- که همانا رسم اشکالی خاص روی یک صفحه است- در ذهن زبانی ثبت و بازنمایی می‌کند؛ این اشکال خاص پس از گذر از دوره خط تصویری (که می‌تواند به عنوان یک نشانه حاکی از مدلول، یعنی شمايل به شمار آيد) تبدیل به یک نشانه قراردادی صیرف (نماد) شدند که درواقع رمزی بین آشنایان با خط مزبور بوده و توسط آنان قابل رمزگشایی بود.

۳-۲. رابطه معناهای نشانه-دانایی

معنای دانستن تنها در زیرشاخه جنوبی مرکزی (زبان عربی) وجود دارد.^{۲۲} اما معناهایی در زیرشاخه جنوبی حاشیه‌ای گزارش شده که به معنای دانستن بسیار نزدیک‌اند؛ معنای حاشیه‌ای یاد دادن، آموزگار (در حبسی) و متوجه شدن، کسب اطلاع کردن (در سبئی) نه تنها با معنای دانستن مرتبط‌اند، بلکه می‌توان آن‌ها را واسطه بین معنای دانستن با معنای نشان دادن به شمار آورد.

در یک تحلیل معناشناختی می‌توان گفت فرآیند نشان دادن به لحاظ کارکردی به سه عامل کنش‌گر نیازمند است؛ یعنی علاوه بر فاعل (نشان‌دهنده)، یک مفعول (آنچه نشان داده می‌شود) و یک متمم (کسی‌که چیزی را بدو نشان می‌دهند) در این فرآیند شرکت دارند. بدین‌ترتیب به لحاظ نقش هریک از سه طرف، سه فعل نشان دادن، متوجه شدن (و نگاه کردن) و مورد توجه قرار گرفتن با هم مرتبط هستند (به اعتبار مجاورت و تلازم وقوعی).

دو معنای نشانه و دانایی با توجه به زیرمجموعه‌هایی مثل نشان دادن از یکسو و توجه کردن، متوجه شدن، یاد دادن و یاد گرفتن از سوی دیگر، معناهای نزدیک به هم محسوب می‌شوند. لسلاؤ معناهای نوشتن، مهر زدن، یاد دادن، نشانه، امضا کردن، علامت گذاشتن و نشان دادن را ذیل واژه عَلَم (علم) همزمان آورده و آن‌ها را وجوه مختلف یک معنا دانسته است (Vide. Leslau, 1987: 61). در میان لغویان عربی، ابن فارس نیز معنای دانستن (و نیز سایر معنای ریشه) را منشعب از معنای نشانه می‌داند (نک. ابن فارس، ۱۴۰۴: ۹/۱۱۱-۱۰۹). اما راغب اصفهانی به یک صورت‌بندی معکوس قائل شده و معنای نشانه را مشتق از معنای دانستن برشمرده است (نک. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸۱).

در سایر زبان‌های جهان نیز صورت‌بندی مشابه در رابطه ریشه‌شناختی بین معنای دانستن و معنای نشانه قابل مشاهده است؛ در زبان‌های اسلامی (znām) «نشانه» و (znāti) «دانستن» و در زبان یونانی باستان (gnoma) «نشانه» هر سه از ریشه هندواروپایی (gneh) «دانستن» ساخته شده‌اند. (Vide. Derksen, 2008: 354; Liddell and Scott, 1996: 546)

ساخت معنای توسم (پی بردن به معنای نشانه) از ریشه وسم (نشانه) در کاربرد قرآنی (الحجر / ۷۵) و رابطه احتمالی معنای شعار (نشانه‌ای صوتی برای تمایز هریک از دو طرف درگیر در جنگ) با معنای ریشه شعر (پی بردن و فهمیدن) در عربی از دیگر شواهد رابطه بین

دو معنای نشانه و دانستن است (نک. این فارس، ۱۴۰۴: ۱۹۴).

برای درک بهتر این رابطه می‌توان چنین تصور کرد که معانی محور دانستن در دو دسته کنشی و واکنشی قابل تقسیم است: کنشی مثل نشان دادن، یاد دادن و واکنشی مثل متوجه شدن، یاد گرفتن و دانستن. با پذیرش رابطه ساختی این معنا با معنای نشانه با توجه به قدمت معنای نشانه، این نکته مشخص می‌شود که معنای کنشی به لحاظ تاریخی متقدم است.

۳-۳-۲. تدقیق در گونه‌شناسی نشانه

در زبان اکدی (زیرشاخه شمالی حاشیه‌ای) معناهایی ذیل ریشه علم گزارش شد که با معنای نشانه بهنحوی مرتبط است. معناهای شکل و اندام، تصویر، شمایل، پیکرتراشی و مجسمه ساختن، حککننده مُهر (خاتم و نشان) که به صورت خلاصه با معنای پیکرتراشی تعبیر می‌شود، با تداعی گونه خاصی از نشانه، ما را به تحصیل درکی ملموس‌تر از مفهوم سامی نشانه در ریشه علم برمی‌انگیزد.

برای درک رابطه معنای نشانه و معنای پیکرتراشی در زبان اکدی، توجه به مصاديق نشانه در زبان عربی مفید است؛ در زبان عربی معناهایی که حول محور نشانه گرد آمده‌اند، غالباً از سنخ یک برجستگی (مثل کوه، منار و میل راه و پرچم جنگی) یا از سنخ یک شکاف (مثل شکاف لباس یا ظرف و جای پا) و گاه از سنخ یک رنگ (مثل رنگ کردن پشم حیوان و لب، شکاف لباس یا ظرف و جای پا) و گاه از سنخ یک رنگ (مثل رنگ کردن رانگ را تداعی می‌کند. این رابطه در بین دو معنای مُهر (زدن) از زبان حبشی و حکاکی کردن مُهر از زبان اکدی ووضوح بیشتری می‌یابد. با توجه به قدمت زبان اکدی و این‌که معمولاً حرکت معنای از حالت محسوس و مادی به سمت معنای مجرّد و معنوی است، شاید بتوان معنای نشانه را ساخته‌شده از معنای شکل و اندام و پیکرتراشی دانست.

اگر نشانه‌ها را اشیایی بدانیم که با یکی از حواس پنج‌گانه درک و حس می‌شوند، عمدۀ نشانه‌ها را می‌توان به دیداری و شنیداری تقسیم کرد. حال در فرهنگ سامی و به‌ویژه در فرهنگ عربی، ارتباط معنای نشانه با معنای شکل و اندام، آن را از نشانه‌های آوایی (مثل کلمات و نشانه‌های زبان گفتاری) دور ساخته و به نشانه‌های تصویری نزدیکتر می‌کند؛ البته بیشتر به صورت تصویری سه‌بعدی و از سنخ شکل تراشیده شده که با لمس نیز قابل درک است و گاه

کیفیتی که در تصویری دو بعدی نیز قابل درک است (رنگها).

وجود معانی چشم، دیدن و نگاه کردن در بین معانی زبان آفوآسیایی باستان برای ماده «عل» (Vide. Orel and Stolbova, 1995: 244, 245) نیز با مطرح کردن این احتمال که معنای نشانه به واسطه نشان دادن از معنای دیدن و نگاه کردن ساخته شده باشد، فرضیه ما را در دیداری دانستن معنای نشانه تقویت می‌کند.

۴. معنای علم در آیه خشیت علماء

برای آزمون کارآیی درک ریشه‌شناختی ذکر شده، نمونه‌ای از کاربرد قرآنی ماده علم که در آن بدون متعلق (مفوعول) به کار رفته، ذکر می‌شود؛ در آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِ الْعَالَمَوْ» (فاطر/ ۲۸) با توجه به سیاق، رابطه بین معنای دانایی و نشانه دیداری به خوبی دیده می‌شود. در این سیاق، سخن از آیات و نشانه‌های روبيت پروردگار است؛ نشانه‌هایی از جنس میوه‌های رنگارنگ، کوه‌های سفید، سرخ و سیاه و انسان‌ها و جنبندگان رنگارنگ است (فاطر/ ۲۷ و ۲۸). در این تفسیر «علیم» کسی است که با دیدن نشانه‌ها بدون دیدن خود واقعیت (اشاره به عبارت «بالغیب» در آیه ۱۸ سوره فاطر) به وجود آن واقعیت پی برد و آگاه شود؛ معرفتی که همچون دیدن، چنان با یقین^{۲۴} همراه باشد که درباره خدای متعال منجر به خشیت (ترسی ناشی از درک عظمت) شود؛ تنها چنین نشانه‌شناسانی از خدای متعال می‌ترسند (اشاره به حصر مطرح شده در آیه). باید توجه داشت که در اینجا سخن از یک درک ذهنی صرف نیست، بلکه درکی همراه با یک اثرپذیری روانی مطرح است.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی ریشه‌شناختی «علم» تصور نسبتاً دقیقی از معنای زبانی آن به ما می‌دهد، در این تصور معنای علم با معنای دیدن، نشانه، تصویر، تراشیدن و حاکم کردن و نوشتن رابطه دارد. (علم الشیء علامه و اعلمه فهؤ معلم) به معنای ایجاد نشانه و علامت در چیزی با شکافتن یا رنگ کردن آن یا نصب شیء برجسته‌ای بر آن است. معنای علم (دانستن) از پذیرش همین معنا و از طریق معنای «متوجه نشانه شدن» (دیدن نشانه و درک معنای آن) ساخته شده است (نظیر

رابطه بین خواندن و نوشتند.

در قرآن کریم در اغلب موارد، با توجه به وفور کاربرد ماده علم و روزمره‌شدنگی آن، معنای کلی «دانستن» چنان پررنگ است که رسوبات معنایی پیشین به‌راحتی قابل مشاهده نیست؛ این مؤلفه‌های در حال فراموشی ممکن است در مواردی معدود، در آیاتی که در آن‌ها ماده علم بدون هیچ متعلقی (مفهول) به کار رفته، پررنگ‌تر دیده شود؛ اما به‌هرحال به عنوان بخشی از تاریخ فرهنگی عرب نقش خود را در شکل‌گیری جهان‌بینی زبانی این قوم، به عنوان گفتمان زمینه نزول قرآن، ایفا کرده است.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. the swadesh list of basic vocabulary words
2. derivation (not inflection)
3. (Johannes) Leo Weisgerber
4. connotations
5. denotation
6. indo-european
7. hamito-semitic (Afroasiatic)
8. altaic
9. Semitic
10. Egyptian
11. Coptic
12. Berber
13. Cushitic
14. Chadic
15. cognates

۱۶. درباره دسته‌بندی زبان‌های سامی، دیدگاه‌های مختلفی مطرح است که عمدتاً مربوط به رابطه بین زیرشاخه‌ها با یکدیگر و با زبان سامی مادر است؛ ولی درباره قرار گرفتن زبان‌ها در زیرشاخه‌های مربوط، اختلاف اندکی مثلاً درباره جایگاه زبان‌های تازه‌کشفشده اوگاریتی و ابلائی وجود دارد (Vide. Bennett, 1998: 20).

۱۷. با توجه به دیدگاه سامی‌شناسان مبنی بر تمایز اصیلِ عین و غین در زبان سامی که در برخی زبان‌ها از جمله در زبان عربی حفظ شده، اما در سایر زبان‌ها یکی شده، باید ماده علم را ماده جدایی در نظر گرفت؛ به همین دلیل در اینجا به تفصیل‌های معانی آن اشاره نشده است؛ چنان‌که

- * اورل نیز این ماده را به عنوان مدخل مستقلی (مدخل شماره ۱۰۱۸) در زبان حامی- سامی باستان در کتابش آورده است (Vide. Orel and Stolbova, 1995: 229).
۱۸. اگرچه جسترو دو معنای احاطه کردن و قوی بودن را با هم مرتبط دانسته و یک واژه محسوب کرده، اما به نظر می‌رسد با توجه به معانی ماده در سایر زبان‌های سامی هریک با معناهای دیگری ارتباط نزدیکتری دارند؛ چنان‌که معنای احاطه با معنای پنهان کردن و معنای قوی بودن با معنای جوان و غلام ارتباط روشن‌تری دارد.
۱۹. باب مزید با پیشوند «ت».
۲۰. باید توجه داشت که در زبان عربی و سایر زبان‌های سامی همچون سایر زبان‌های جهان امکان اشتراک لفظی وجود دارد؛ بنابراین تلاش برای برقرار کردن ارتباط معنایی بین همه معانی یک ماده به نحو تکلف‌آمیزی، خلاف روشنمندی علمی است.
۲۱. واژه اوللا (ulla) در زبان اکدی با مشتقات فراوان به معنای زمان طولانی در گذشته (ازلیت) یا آینده (ابدیت) به کار رفته است (Vide. Gelb, 1956: 20/ 73 & 74).
۲۲. در بررسی روابط معنایی در انتهای هر توضیح، نوع تغییر معنایی رخداده با اصطلاحات موجود در کتب زبان‌شناسی تاریخی ذکر شده است. برای اقسام تغییر معنایی، Vide. Campbell, 2013: 222-232)
۲۳. دولگاپولسکی به نقل از ایستلایترن (Joseph Aistleitner. Wörterbuch der ugaritischen Sprache, 1963: 2035) به حضور معنای دانستن برای ریشه علم در زبان اوگاریتی اشاره کرده، اما چنان‌که خود وی نیز تصویری می‌کند این معنا در کتاب جدیدتر که تألیف اولمو لته است، ذکر نشده است و این باعث کاهش اعتماد به گزارش ایستلایترن می‌شود (Vide. Dolgopolosky, 2008: 208).
۲۴. جالب توجه است که خود معنای قرآنی یقین (دانش با اطمینان) نیز وام‌واژه‌ای سریانی است که از واژه یونانی (εἰδός) به معنای تصویر، شمایل و نشانهأخذ شده است و بدین ترتیب با واژه لاتین و انگلیسی «icon» هم‌ریشه است (Vide. Jeffery, 2007: 292; Costaz, 1984: 143; Payne 1996: 485). (Smith, 1903: 1/ 196; Liddell and Scott, 1996: 485)

۷. منابع

- قرآن کریم.
- ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸). *جمهرة اللغة*. بیروت: دار العلم للملايين.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱). *المحکم و المحیط الأعظم*. بیروت: دار الكتب العلمية.
- ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). *معجم مقاييس اللغة*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. ج. ۳. بیروت: دارصادر.
- ازهري، محمد بن احمد (۱۴۲۱). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربي.
- پاکچی، احمد (۱۳۸۷). «آشنایی با مکاتب معناشناسی معاصر». *نامه پژوهش فرهنگی*. ش. ۱۳. صص ۸۹-۱۲۰.
- ———— (۱۳۹۲). *ترجمه شناسی قرآن کریم*. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶). *الصحاح*. بیروت: دار العلم للملايين.
- چندلر، دانیل (۱۳۸۷). *مبانی نشانه شناسی*. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
- حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰). *شمس العلوم*. دمشق: دار الفکر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دار القلم.
- صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴). *المحيط في اللغة*. بیروت: عالم الكتب.
- عبدالباقي، محمد فؤاد (۱۳۸۴). *المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم*. تهران: اسلامی.
- ———— (۱۳۸۶). *جامع تفاسیر*. ۳. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتی علوم اسلامی (نور).
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). *كتاب العین*. ج. ۲. قم: هجرت.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵). *القاموس المحيط*. بیروت: دار الكتب العلمية.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*. ج. ۲. قم: موسسه دار الهجرة.
- گیرتس، دیرک (۱۳۹۳). *نظريه‌های معنی‌شناسی واژگانی*. ترجمه کوروش صفروی. تهران: علمی.

- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴). *تاج العروس*. بیروت: دار الفکر.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۷). *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ولفسون، اسرائیل (۱۹۲۹). *تاریخ اللغات السامیة*. قاهره: مطبعة الاعتماد.
- *قاموس النور ۲* (۱۳۹۱). قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور).

References:

- *Holy Quran* [In Arabic].
- Abd al-Baqi, M. (1384). *Almojam al-Mofahras li-Alfaz al-Quran*. Tehran: Islami [In Arabic].
- Azhari, M. (2000). *Tahdhib al-Lugha*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [In Arabic].
- Beeston, A. F. L., & Ghul, M. A. (1982). *Sabaic Dictionary/ Dictionnaire Sabeen*. Beirut: Éditions Peeters.
- Bennett, P. R. (1998). *Comparative Semitic Linguistics: A Manual*. Eisenbrauns.
- Biella, J. C. (1982). *Dictionary of Old South Arabic, Sabaean dialect*. Scholars Press.
- Black, J. A.; A. George & J. N. Postgate (Eds.). (2000). *A Concise Dictionary of Akkadian* (2nd ed.). Otto Harrassowitz Verlag.
- Campbell, L. (2013). *Historical Linguistics: An Introduction*. Edinburgh University Press.
- Chandler, D. (2008). *Foundations of semiotics*. Translated by Mahdi. Parsa. Tehran: Sura Mehr [In Persian].
- Costaz, L. (1984). *Syriac-French-English-Arabic-Dictionary*. Beirut: Dar el-Machreq.
- Derksen, R. (2008). *Etymological Dictionary of the Slavic Inherited Lexicon*. LEIDEN BOSTON: Brill.

- Dillmann, A. (1865). *Lexicon Linguae Aethiopicae Cum Indice Latino*. Lipsiae: T.O. Weigel.
- Dolgopolsky, A. (2008). *Nostratic Dictionary*. University of Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research.
- Drower, L. E. S. & R. Macuch (1963). *A Mandaic dictionary*. Clarendon Press.
- Firouzabadi, M. (1994). *Al-Qamous al-Mohit*. Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyah [In Arabic].
- Fiumi, A. (1993). *Al-Misbah al-Munir fi Gharib al-Sharh al-Kabir*. Qom: Dar al-Hijrah [In Arabic].
- Frahidy, Kh. (1988). *Kitab al-Ayn*. Qom: Hijrat [In Arabic].
- Gelb, I. J. (1956). *Assyrian Dictionary*. Oriental Institute.
- Gesenius, H. F. W. (1939). *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament: With an Appendix containing the Biblical Aramaic*. (F. Brown, S. R. Driver, & C. A. Briggs, Eds., E. Robinson, Trans.) (1 edition). London: Oxford University Press.
- Girrets, D. (2014). *Theories of Lexical Semantics*. Translated by: Kourosh Safavi. Tehran: Ilmi [In Persian].
- Hamiri, N. (1999). *Sahms Al-Ulum*. Damascus: Dar al-Fikr [In Arabic].
- Hoftijzer, J.; K. Jongeling; R. C. Steiner; B. Porten & A. M. Moshavi (1995). *Dictionary of the North-west Semitic Inscriptions: '-L*. E.J. Brill.
- Ibn Duraid, M. (1988). *Jamharat al-Lugha*. Beirut: Dar al-Ilm [In Arabic].
- Ibn Faris, A. (1983). *Mojam Maqais al-Lughah*. Qom, Islamic Information Bureau [In Arabic].
- Ibn Manzoor, M. (1993). *Lisam al-Arab*. Beirut: Dar Sadir [In Arabic].
- Ibn Sayyedeh, A. (2000). *Al-Muhakam va al-Mohit al-Azam*. Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyah [In Arabic].
- *Jami Tafasir Noor 1-2* (2007). Qom: Computer Research Center of Islamic

Sciences (Noor) [In Arabic].

- Jastrow, M. (2011). *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi, and the Midrashic Literature*. Nabu Press.
- Jeffery, A. (2007). *The Foreign Vocabulary of the Qur'?* n. BRILL.
- Johari, I. (1997). *Al-Sihah*. Beirut: Dar al-Ilm [In Arabic].
- Leslau, W. (1987). *Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic): Ge'ez-English, English-Ge'ez, with an Index of the Semitic Roots*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz Verlag.
- Liddell, H. G. & R. Scott (1996). *A Greek-English Lexicon*. (H. S. Jones & R. McKenzie, Eds.). Oxford: Clarendon Press.
- Mashkoor, M. J. (1978). *Comparative Arabic and Persian Culture with Semitic Languages*. Tehran: Iranian Cultural Foundation [In Persian].
- Muss-Arnolt, W. (1905). *A Concise Dictionary of the Assyrian Language*. London: Wiffiams & Margate.
- Olmo Lete, G. del & J. Sanmartín (2003). *A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition*. (W. G. E. Watson, Trans.). Brill.
- Orel, V. E. & O. V. Stolbova (1995). *Hamito-Semitic Etymological Dictionary: Materials for a Reconstruction*. E.J. Brill.
- Pakatchi, A.(2008). “Introduction to the schools of contemporary semantics”. *Nameh Pajoohest Farhangi*. No.13 . pp. 89-120 [In Persian].
- Pakatchi, Ahmad (2013). *Methodology of Holy Quran Translations*. Tehran: Imam Sadiq University Press [In Persian].
- Payne Smith, R. (1903). *A Compendious Syriac Dictionary Founded Upon the Thesaurus Syriacus*. The Clarendon Press.
- *Qamus al-Noor 2* (2012). Qom: Computer Research Center of Islamic Sciences (Noor) [In Arabic].
- Raghib Isfahani, H. (1991). *Mofradat Alfaz al-Quran*. Beirut: Dar al-Qalam [In Arabic].

- Sahib, I. (1993). *Al-Mohit Fi al-Lugha*. Beirut: Alam al-Kutub [In Arabic].
- Wolfensohn, I. (1929). *History of Semitic Languages*. Cairo. Softwares, Matbaatoaleatemad [In Arabic].
- Zubaidi Murtaza, M. (1994). *Taj al-Arous*. Beirut: Dar al-Fikr [In Arabic].